

NOV. 2004

آرامش دوستدار

در یک فرهنگ دینی هر پدیده و مسئله‌ای که پیش بیاید،
جوابش از پیش داده شده است



ملاحظات فلسفی در دین و علم» اولین کتاب آرامش دوستدار، متفکر و نویسنده‌ی مقیم شهر کلن آلمان و استاد پیشین فلسفه در دانشگاه تهران، حدود دو سال پیش توسط انتشارات خاوران در پاریس تجدید چاپ شده است. آرامش دوستدار در مورد این کتاب و ریشه‌های اندیشه مرکزی دو کتاب بعدی خود در آن، به پرسشهای صدای آلمان پاسخ داده است.

مصاحبه گر: بهنام باوندپور

دو بچه وله: آقای دوستدار با تشکر از شما که دعوت ما را برای این گفتگو پذیرفته‌اید. اگر بخواهم تز اصلی نوشته‌های شما را متاسفانه و بالاجبار خیلی ساده کنم، می‌توانم با زبانی نزدیک به زبان شما بگویم که اندیشه‌ی مرکزی آن چنین است: اندیشیدن در فرهنگ ایرانی -

آغاز

اخبار

ایران

مصاحبه‌ها

سیاست بین‌الملل

بررسی مسائل حقوق بشر

زنان

جوانان

فرهنگی و هنری

علمی اقتصادی

ورزشی

جامعه

اندیشه

گفتار هفته

موضوع ویژه

رادیو صدای آلمان

برنامه آموزش زبان آلمانی

اسلامی چون در و بر بنیانی دینی بالیده و پرورده شده است، ممتنع یعنی محال است؟

آرامش دوستدار : مسلم است که می شود. من در یک بیان دیگر نیز این را گفته ام. بخصوص در امتناع تفکر در فرهنگ دینی و در آغاز پیشگفتارش .

دویچه وله: شما در آغاز دهه ی ۴۰ برای نشریه ی اندیشه و هنر می نوشتید و بقول خودتان هنوز «خود پیشین»تان بودید. ممکن است کمی در مورد تحول فکری این خود پیشین و رسیدن او به «خود پسین» ملاحظات فلسفی در دین و علم که ایده ی نوشتن آن به اوایل دهه ی ۵۰ برمی گردد، توضیح بدهید؟

آرامش دوستدار : تا آنجایی که یادم هست، من خیلی پیشتر از دهه ی ۴۰ در اندیشه و هنر می نوشتم، اما بلافاصله بعد از آن دوره ای که من با مجله ی اندیشه و هنر کار می کردم پیش نیامد که من از خود پیشینم بتوانم صحبت کنم یا فکرش را بکنم. بلکه در دهه ی ۵۰ یعنی پس از بخصوص تجربه ی دانشگاهی ام شاید بیشتر دریافتم که آن چیزهایی که در ذهن جوانها هست در ذهن من نیز یک موقعی بهر حال وجود داشته و مرا به خودش مشغول می کرده است .

دویچه وله: این تحول فکری چگونه رخ داد؟ یعنی چه روندی طی شد تا شما از آن خود پیشین به این خود پسین رسیدید؟

آرامش دوستدار : پاسخ دادن به این سوال کار آسانی نیست. اولاً، این امری نیست که در عرض یک هفته یا یکماه در یک نقطه ی معین زمانی دست بدهد، بلکه خود متضمن تجارب خیلی دیرپاست و به مرور صورت می گیرد و من بخصوص پس از آمدن به آلمان و اشتغال به کار فلسفی که خودش من را همیشه طبعاً مجذوب می کرد و برخوردن به وجوه مغایری که فکر اروپایی با فکر ایرانی داشته است متوجه شده ام، خیلی بتدریج که ما اصلاً در دو دنیای متفاوت زندگی می کنیم. منظورم از زندگی، زندگی حسی و زندگی فکری هر دو با همدیگر است و یا زندگی پنداری. اینطور بود که یک موقعی که من در این مواجهه، بخصوص با دانشجویها و همچنین خارج از دانشگاه، کم کم برایم مسلم شد این ره که می رویم به

ترکستان است، بدین معنا که ما خیال می کنیم ما همفکری با اروپایی ها داریم در حالیکه اصلا بینش و پنداشت ما کاملا با آنها فاصله دارد. وقتی چنین تجربه ای برای من حاصل شد کم کم طبعا بیشتر متوجه شدم که این خود پیشین من دگرگون شده و یک خود جدید یافته ام.

دوچه وله: در همان کتاب «ملاحظات فلسفی در دین و علم» مفاهیمی کلیدی وجود دارند که سپس در «درخشش های تیره» و «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» بازهم ظاهر می شوند. مثل مفهوم «زیست دینی» یا پرداختن به مفاهیمی مثل «دین جهانی و دین قومی» که بخصوص در کتاب آخرتان «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» در زمینه ی گسترده تر بررسی می شوند و بخصوص مفهوم «پرسش» که مفهومی مرکزی در نوشته های شماست. ممکن است در مورد چیستی پرسش آنطوری که شما در مد نظر دارید، توضیح بدهید؟

آرامش دوستدار: این البته گره اصلی فرهنگ ماست، برای آنکه انتقال آن چیزی که اساسا ما از نظر فرهنگی نمی شناسیم، بسیار کار دشواری است. اما منظور من از پرسش در واقع یک کنجکاوی فردی و گروهی است که اینها باید بصورتی در یک فرهنگ باشد و طبعا منظورم پرسش با علامت سوال نیست، بلکه نتیجه ی برخورد کردن با پدیده هایی است که آدم از آن سردرنیارود و لاقلا از خودش پرسد چرا چنین است و جز این نیست، مثلا در همین انقلاب اسلامی، من هنوز خیال می کنم که آن آگاهی و وقوف درست حاصل نشده است بعنوان پرسش که چرا چنین چیزی در مملکت ما روی داده است. بنابراین پرسش همیشه یک نیاز درونی است و این نیاز باید پرورده شود، در برخورد با پدیده ها در یک فرهنگ! و فرهنگ ما عاری از این تصور بوده که اساسا می بایست راجع به امور اندیشید و پرسید که چرا چنین امری اینطوری است و طور دیگری نیست، آنطور که در فلسفه می گویند.

دوچه وله: در همان کتاب «ملاحظات فلسفی در دین و علم» هم مثل «درخشش های تیره» و «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» این اندیشه ی مرکزی وجود دارد که «پرسش در بینش دینی هرگز پرسش نبوده و نخواهد بود» و «نگاه ما به جهان از آغاز دینی بوده است». این پایه ی همان چیزی است که سپس در مقاله های مختلف و در دو کتاب بعدی شما به شکلی مبسوط به آن پرداخته می شود و مفاهیمی مثل «دینخوبی» را

می سازد. آیا در همان اوایل دهه ی ۵۰، یعنی زمان شکل گیری ایده ی نوشتن ملاحظات فلسفی هم مثل امروز و آن چیزی که خودتان آن را «نازا بودن فرهنگ ایرانی - اسلامی» و «محال بودن اندیشیدن در ایران» می نامید، رسیده بودید و یا هنوز این فکر آنچنان قوام نیافته بود؟

آرامش دوستدار: طبیعی ست که این فکر بصورت یک گرده ای در من وجود داشت و پدیدار شده بود و من به یافتن راه حلش نیز خیلی امیدوار نبودم، چنانچه الان بیشتر نیستم. چون خیال می کنم که در یک فرهنگ دینی هر پدیده و هر مسئله ای که پیش بیاید، جوابش از پیش داده شده است و بنابراین اصلا این نیاز در ما وجود ندارد که پردازیم به چگونگی و چیستی آن پدیده. بنابراین ما در دین همیشه زیسته ایم. وقتی می گویم زیستن، منظورم زندگی کردن به معنای بیولوژیک و زیست شناختی آن نیست، بلکه غرض این است که ما به هر صورتی در تمام تصورات خودمان، در تمام احساسات خودمان، در آنچه که می گوئیم عقل و خرد و از این حرفها، در تمام این موارد سرچشمه ای که از آن برخوردار شده ایم چون از آغاز دینی بوده، اصلا ما نوع دیگر آن را نمی شناسیم. بهترین نشانه ی آن این است که اصلا فرهنگ ما با دین آغاز می شود و زرتشت مظهر پنداشت دینی از جهان است. در نتیجه برای ما اصلا لزومی پیش نیامده که راسا و فردا به امور پردازیم و به عنوان پرسش برای ما مطرح شود که این پدیده چرا چنین است و چنان نیست.

دویچه وله: آقای دوستدار در مقدمه ی چاپ دوم «ملاحظات» نوشته اید که تنها امکانی که برایتان در مقابل مشکلی که می دیده اید مانده بوده، «نوشتن کتابی بوده است درباره ی دین و علم، چون مسئله .» پرسش من این است که فکر می کنید این امکان که از آن در «درخشش های تیره» و «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» هم استفاده کردید تا چه حد می تواند فرهنگی را که آن را تا عمقش «دینخو» می دانید، تکان دهد؟

آرامش دوستدار: تکان دادن البته بستگی به این دارد که آدم بخواهد تکان بخورد یا نه. اما تا حدودی می توان گفت، اگرچه این حدود محدود است، که در جاهایی لااقل خواندن نوشته های من، ایجاد ناامیدی کرده است. یعنی این اولین شوکی ست که از نوشته های من ممکن است دست بدهد و در این حد البته شاید بشود فرضا امیدوار بود که جرقه ای زده شده باشد. اما در قبال یک فرهنگ دینی چند هزارساله مشکل می توان به آن

دلخوش کرد که این گامهایی که ما می خواهیم برداریم، بزودی به ثمر خواهد رسید. خیال می کنم که مستلزم این است که بسیاری دیگر باید از این راه بگذرند و به کمک همدیگر بتوانند در تاریخ خود بنگرند. و در مورد این که در اولین نوشته ام علم و دین را مطرح کرده ام، سبب این است که دین بطور قطع در کشوری مثل کشور ما یک ارگانیسم اصلی و کلی ست که همه چیز را در بر می گیرد. در قبالش طبعاً در مواردی در فرهنگ دینی هم شده است که علم بصورت بخصوص دانستن و آگاهی های مختلف را یافتن، بدون اینکه آدم بتواند اینها را بصورت تجربیدی دریاورد وجود داشته و من کوششم این بوده که در «ملاحظات» نشان بدهم که اصلاً رفتار علمی با رفتار دینی چه تفاوتی دارد و این تفاوت در فرهنگ ما بین دین و علم هیچوقت وجود نداشته است.

دو بچه وله: آیا با این تعبیر موافق هستید که «ملاحظات فلسفی در دین و علم» را می توان مانند درآمد یا دیباچه ای بر «درخششهای تیره» و «امتناع تفکر در فرهنگ دینی» نگریست؟ دیباچه ای که به خواننده کمک می کند تا دشواریهای دو کتاب بعدی را برای خودش تا حدودی هموار کند؟

آرامش دوستدار: حتماً. حتماً همینطور هم هست. برای اینکه آنچه را که من در ملاحظات فلسفی نوشته ام، اولین مشکلی بود که در این فرهنگ دینی به آن برخوردیم و در نتیجه می تواند دیباچه ای باشد یا راهنمایی باشد برای بهتر فهمیدن درخشش های تیره و امتناع تفکر در فرهنگ دینی. بخصوص به این سبب که ایده های اصلی کارهای بعدی من در آنجا بصورت خام وجود دارد که در آثار بعدی من پخته شده و توسعه پیدا کرده است.